



# The Fragmented Subject in the Chiaroscuro of Contemporary Hermeneutics

**Sayed Hussain Eshraq**  
Writer and Researcher in Philosophy  
ORCID: 0009- 0006 - 2459 – 4271  
Email: [eshraq@nebras.eu](mailto:eshraq@nebras.eu)

## Abstract

**Article type:**  
Research Article

**Article history:**  
**Received:**  
December 8, 2025

**Accepted:**  
January 21, 2026

**Published Online:**  
February 18, 2026

This paper, focusing on the concept of the “fragmented subject,” seeks to explore the condition of the contemporary human being within the hermeneutical horizon of understanding. In a world marked by the collapse of grand narratives, the crisis of meaning, and the disintegration of self-awareness, the subject can no longer be conceived as a coherent and self-sufficient entity. Rather, it emerges within the continuous process of interpreting oneself and the other. The shattering of the subject, in this sense, is not merely a psychological event but a hermeneutical experience in which meaning remains suspended, reinterpreted, and perpetually unfinished. Drawing upon post-structuralist philosophy, philosophy of mind, and psychoanalysis, this study argues that the fragmentation and dispersion of the subject reflect a deeper crisis of understanding within modernity - a crisis articulated, in different forms, by Freud, Lacan, Foucault, Derrida, and William Matthews. Within this

**Keyword:**

Decentering,  
fragmented  
subject,  
human agency,  
identity,  
meaning,  
philosophical  
praxis,  
power

framework, hermeneutics is not merely a method of textual interpretation but a mode of being of the subject in relation to meaning - a subject that, in the very act of interpretation, is itself transformed and dispersed. Moreover, contemporary hermeneutical approaches, with their emphasis on power structures, language, and intercultural experience, demonstrate that both subjectivity and meaning are always constituted within historical, social, and cultural contexts, never detached from the texture of their epoch or the presence of the other. From this perspective, the “fragmented subject” may be understood not merely as a sign of crisis but also as a possibility for the reconstruction of identity and meaning. Fragmentation here signifies an openness to new horizons of understanding — a condition in which the human being, by acknowledging the fractures within the self, rediscovers the capacity for dialogue and self-creation in the contemporary world. Thus, hermeneutics becomes an open horizon where fragmentation does not mark an end, but rather the beginning of a renewed understanding of the subject



**نبراس**  
فصلنامه علمی - پژوهشی  
شماره ۱۲، زمستان ۱۴۰۴  
ویژه سپهر هرمنوتیک معاصر



## سوژه ازهم گسیخته در سایه روشن

### هرمنوتیک معاصر

سید حسین اشراق

نویسنده و پژوهشگر فلسفه

ORCID: 0009-0006-2459-4271

Email: eshraq@nebras.eu

## چکیده

این مقاله با تمرکز بر مفهوم «سوژه ازهم‌گسیخته»، در پی واکاوی وضعیت انسان معاصر در پرتو افق هرمنوتیکی فهم است. در جهانی که با فروپاشی روایت‌های کلان، بحران معنا و هم‌گسیختگی خودآگاهی همراه است، سوژه دیگر موجود منسجم و خودبسنده تلقی نمی‌شود، بلکه در فرایند تفسیر مداوم «خود و دیگری» شکل می‌گیرد. شکسته شدن سوژه در این معنا نه تنها رویداد روان‌شناختی، بلکه تجربه‌ای هرمنوتیکی است که در آن، معنا همواره در تعلیق، بازتفسیر و ناتمامی باقی می‌ماند. پژوهش حاضر با بهره‌گیری از آموزه‌های هرمنوتیک معاصر، فلسفه پساساختارگرا، فلسفه ذهن و روان‌کاوی، می‌کوشد نشان دهد که گسست و چندپارگی سوژه، بازتابی از بحران فهم در دوران مدرن است؛ بحرانی که در اندیشه‌های فروید، لاکان، فوکو، دریدا و ویلیام متیوز به شیوه‌های گوناگون تبیین شده است. در این چارچوب، هرمنوتیک نه تنها روش تأویل متن، بلکه شیوه وجودی سوژه در نسبت با معناست؛ سوژه‌ای که در فرایند تفسیر، خود نیز دگرگون و چندپاره می‌شود. افزون بر این، رویکردهای معاصر هرمنوتیکی، با تأکید بر ساختارهای قدرت، زبان و تجربه‌های میان‌فرهنگی، نشان می‌دهند که فهم سوژه و معنا همواره در زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی شکل می‌گیرد و هیچگاه از متن زمانه و دیگری جدا نیست. بدین ترتیب، هرمنوتیک معاصر به ما امکان می‌دهد تا «سوژه ازهم‌گسیخته» را نه تنها به مثابه بحران فردی، بلکه به عنوان تجربه‌ای در هم‌تنیده با جهان اجتماعی و فرهنگی، و پایان عرصه‌ای برای بازآفرینی معنا و هویت تحلیل کنیم. از این منظر، «سوژه ازهم‌گسیخته» را می‌توان نشانه‌ای از بحران و در عین حال امکانی برای بازسازی هویت و معنا دانست. از هم‌گسیختگی در اینجا به معنای گشودگی به افق‌های تازه فهم است؛ جایی که انسان با پذیرش گسست‌های درونی خویش، امکان گفتگو و بازآفرینی خود را در جهان معاصر بازمی‌یابد. بدین‌سان، هرمنوتیک به افقی بدل می‌شود که در آن شکستن، نه، بلکه آغاز فهم نو از سوژه است.

### تاریخچه مقاله

#### دریافت:

۱۸ قوس (آذر) ۱۴۰۴

#### پذیرش:

۱ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

#### انتشار آنلاین:

۲۹ دلو (بهمن) ۱۴۰۴

### واژگان کلیدی:

سوژه ازهم‌گسیخته،  
هویت،  
عاملیت انسانی،  
مرکزیت‌زدایی،  
کنش فلسفی،  
قدرت،  
معنا

## مقدمه:

مفهوم سوژه در فلسفه و روان‌کاوی یکی از بنیادی‌ترین مدخل‌های اندیشیدن به خودآگاهی، هویت و عاملیت انسانی است. از دوران فروید<sup>۱</sup> که ناخودآگاه را نه حاشیه‌ای در روان، بلکه بنیان ساختار ذهنی انسان معرفی کرد، الگوهای نظری گوناگون بر گسست‌های درونی و سیالیت بنیادین سوژه تأکید داشته اند. این گسست‌ها نه نشانه اختلال یا نقصان روانی، بلکه ساختارهای سازنده و درون‌ماندگارند که در فرایند سوژه شدن نقش تعیین کننده دارند. در میان قرائت‌های متأخر، خوانش‌های لاکان<sup>۲</sup>، آلتوسر<sup>۳</sup> و فوکو<sup>۴</sup> هر یک از زاویه‌ای متفاوت بر زوال مرکزیت، نا پایداری و گشودگی سوژه تأکید ورزیده اند.

در روان‌کاوی لاکانی، نخستین لحظه تکوین خودآگاهی زمانی پدیدار می‌شود که کودک با تصویر آینه‌ای خویش مواجه می‌گردد؛ تصویری که امکان انسجام و تمامیت «خود» را نوید می‌دهد و همزمان شکاف بنیادین میان «خود» و «بازتاب خود» را آشکار می‌سازد، شکافی که همواره پابرجا می‌ماند و به محرک میل بدل می‌شود. نظریه انتروپلاسیون<sup>۵</sup> آلتوسر نیز نشان می‌دهد که سوژه در پاسخ به فراخوان‌های ایدئولوژیک شکل می‌گیرد و فوکو با تمرکز بر نسبت میان قدرت و گفتمان، می‌نمایاند که سوژه همواره تحت تأثیر نیروهای انضباطی و نمادین قرار دارد که امکان‌های زیست و بیان را محدود می‌کند. در این چارچوب، سوژه نه ذات، بلکه فرایند تاریخی، خطابی و زبانی است که همواره در حال شدن، واپاشی و بازتعریف است و مفهوم «مرکزذایی» از سوژه، نه تنها نقد معرفت‌شناختی، بلکه طرح هستی‌شناختی از انسان معاصر است. این منطق گسست محور، در مورد سوژه زنانه - به‌ویژه در زمینه‌های فرهنگی و سیاسی مانند افغانستان - چندلایه‌تر و رادیکال‌تر می‌گردد. زنان نه تنها با ناهمگنی‌های درونی و روانی مواجه اند، بلکه تحت سلطه،

1. Sigmund Freud ( 1856 – 1939 )

2. Jacques Lacan ( 1901 – 1981 )

3. Louis Pierre Althusser (1918 – 1990)

4. Michel Foucault (1926–1984)

۵. انتروپلاسیون / مخاطب شدن ( Interpellation ) فرایندی است که در آن ساختارهای اجتماعی یا ایدئولوژی‌ها، افراد را به‌عنوان سوژه شناخته و هویت اجتماعی‌شان را شکل می‌دهند.

حذف و سکوت ساختاری نیز قرار دارند. سوژه زنانه، در تقاطع نیروهای سرکوبگر، پیوسته میان خواست سخن گفتن و قدرت نشنیده ماندن قرار می‌گیرد. هویت در چنین شرایطی نه فقط محل منازعه، بلکه عرصه‌ای برای بازآفرینی و مقاومت مستمر می‌شود.

شعر «کسی از مرز آگاهی...»<sup>۱</sup> (فروغ، ۱۳۹۱: ۶۳) اثر خالده فروغ، نمایانگر ذهنیت زن افغانستانی است که در دل سرکوب و سکوت، میل به بیان و گفتن را حفظ کرده است. بازتکرار احساس ناتوانی در این شعر، تنها بازنمایی یک وضعیت انفعالی نیست، بلکه به مثابه سازوکار پارادوکسیکال برای مقاومت عمل می‌کند؛ از یک سو یادآور تداوم سرکوب است و از سوی دیگر، با امتناع از عادی سازی، مانع نهادینه شدن وضعیت می‌شود. بدین سان، میل به گفتن همچنان زنده می‌ماند و از دل تکه تکه بودگی، امکان بازتعریف خویش بر جسته می‌شود.

در این چارچوب، شعر خالده فروغ تلبوری از سوژه ازهم گسیخته است؛ سوژه که در ازهم گسیختگی خود نه به انفعال دچار می‌شود و نه تسلیم، بلکه ظرفیت رادیکالی برای بازساختن خویش در دل تناقض‌ها و ناهمگونی‌ها می‌یابد. جایی که بدن، زبان و تجربه زیسته زنانه به دلیل ساختارهای نمادین مردمحور به حاشیه رانده می‌شود، همین حاشیه به مکان ظهور صدایی بدل می‌گردد که از دل سکوت فریاد می‌کشد. شعر در این جا نه تنها بیان احساس، بلکه کنش فلسفی است؛ کنشی که سوژه زنانه را از طریق نوشتن به امکانی برای بازاندیشی در خود، قدرت و معنا بدل می‌سازد. از همین رو تأکید می‌شود که:

تاریخ هستی، روایت یکدست و خطی نیست، زیرا اصل هویت می‌تواند هر تلاشی برای ساختن روایت منسجم را متوقف و مختل کند. بنابراین، تاریخ از قطعات پراکنده‌ای تشکیل شده است که هر یک در هر لحظه قادر اند جریان روایت را برهم زنند (Bruns, 1996: 133).

در همین راستا، سوژه نه یک هویت یکپارچه، بلکه برساخت اجتماعی است که در بستر زبان، گفتمان و مناسبات قدرت شکل می‌گیرد؛ هویتی که همواره در معرض گسست، بازتعریف و انقیاد است، اما در عین حال ظرفیت مقاومت و بازآفرینی را نیز

<sup>۱</sup> کسی از مرز آگاهی در این کشور نمی‌آید / تماماً بی‌سروپاییم پا و سسر نمی‌آید /  
تماماً مرد پرورده‌ست دانشگاه آزادی / در این بازار فرهنگی چرا دختر نمی‌آید

در خود دارد. از این منظر، می‌توان گفت که سوژه «در حال پردازش است» (Kristeva, 1984: 130). این درک از سوژه، زمینه را برای فهم مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» در فلسفه معاصر فراهم می‌کند، مفهومی که از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و به منزله نماد بحران خودآگاهی مدرن و بازتاب‌دهنده گسست‌های بنیادین سوژه در فلسفه جدید ظاهر می‌شود.

در دوران دکارتی، سوژه مرکز ثبات و خاستگاه معنا بود، اما با تحولات پدیدارشناسی، هرمنوتیک و فلسفه قاره‌ای، این مرکزیت فرو ریخت و انسان به مثابه موجود تاریخی، زبانی و وابسته به دیگری شناخته شد.

هرمنوتیک معاصر با تأکید بر زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و میان‌فرهنگی، نشان می‌دهد که فهم سوژه و معنا هرگز از متن زمانه و دیگری جدا نیست و همواره در تعامل با زبان، گفتمان و مناسبات قدرت شکل می‌گیرد. بدین ترتیب، پرسش از «سوژه ازهم گسیخته» دیگر تنها دغدغه روان‌کاوانه یا جامعه‌شناختی نیست، بلکه پرسش هرمنوتیکی درباره امکان تداوم معنا، هویت و گفتگو در جهان چندصدایی و گسسته است، جایی که شکستن سوژه هم بحران و نیز امکان بازآفرینی را در خود دارد.

### پیشینه پژوهش

مطالعات گسترده‌ای درباره مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» انجام شده است، اما در زبان فارسی بررسی این موضوع از منظر هرمنوتیک معاصر به‌طور مستقل هنوز انجام نگرفته است. با این حال، برخی آثار ترجمه‌شده و پژوهش‌های فلسفی، ادبی و رسانه‌ای، چشم‌اندازهایی ارزشمند در فهم گسست‌های هویتی و پیچیدگی‌های سوژه معاصر ارائه می‌دهند.

کتاب *انسان پاره‌پاره*<sup>۱</sup> نوشته نیکلا گریمالدی<sup>۲</sup> با ترجمه عباس باقری (۱۳۸۲)، وضعیت سوژه انسانی در زمانه معاصر را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که تحولات تاریخی، فرهنگی و اجتماعی، سوژه را در معرض نوعی "شکاف تناقض‌آمیز" (گریمالدی، ۱۳۸۲: ۱۰)، سردرگمی، تردید و چندپاره‌گی قرار داده‌اند.

1. L'Homme disloqué  
(Eng: The Fragmented Man, 1996)  
2. Nicolas Grimaldi (1933)

انسان معاصر دیگر از ثبات هویت و وضوح اهداف برخوردار نیست؛ او نمی‌داند چه می‌خواهد، چه می‌ستاید و چه را ارزش می‌نهد. این فقدان وضوح، ویژگی اصلی سوژه چندپاره را شکل می‌دهد و شکاف میان گذشته و آینده، تداوم فرهنگی و تجربه روزمره، تجربه انسانی را پراکنده و چندلایه کرده است. پژوهش‌های هرمنوتیکی معاصر امکان تحلیل این وضعیت و بازنمایی تنوع تجربه انسانی را فراهم می‌آورند.

آقابابایی و محمدی (۱۴۰۰) در مقاله با عنوان «بازنمایی فردیت در فضای مجازی: از انتخابی شدن زندگی روزمره تا سوژه آنلاین از هم‌گسیخته» نشان می‌دهند که فضای آنلاین، هرچند امکان خودبیانگری و انتخاب فردی را فراهم می‌آورد، سوژه را در مواجهه با مناسک، هنجارهای جمعی و دیگری دچار محدودیت و گسست می‌کند. تحلیل آن‌ها بیانگر شکل‌گیری سوژه‌های پراکنده و از هم‌گسیخته است که بازتاب بحران‌های هویتی و محدودیت‌های زندگی روزمره اند؛ از همین رو تأکید می‌کنند: «سوژه در متن و به شیوه ای گفتمانی برساخت می‌شود» (آقابابایی و محمدی، ۱۴۰۰: ۱۳). این مطالعه نشان می‌دهد که بخش‌های مختلف زندگی فرد به جهان‌های معنایی و تجربی متفاوت و بیشتر ناسازگار مرتبط می‌شوند؛ بنابراین سوژه‌ها در جستجوی مداوم بازسازی خویش‌تن‌اند و فضاهای جمعی و مجازی نه ابزار تحقق فردیت، بلکه عوامل محدودکننده آنها به شمار می‌آیند.

شفیقه کیوان (۱۴۰۲) در مقاله «تصویر نویسنده به‌مثابه موزاییست: بررسی موزاییک» از منظر لوسین دلنباخ<sup>۱</sup> در نوشتار از هم‌گسیخته ویرجینیا وولف<sup>۲</sup> با تکیه بر نظریه «متن چون موزاییک»<sup>۳</sup> لوسین دلنباخ، نوشتار وولف را بازتابی از وضعیت سوژه مدرن از هم‌گسیخته تحلیل می‌کند. دلنباخ در چارچوب زیبایی‌شناسی مدرن، متن موزاییکی را ساختار دوسویه می‌داند که در آن گسست و وحدت، ناهمگنی و انسجام، به‌گونه‌ای دیالکتیکی هم‌زیستی دارند. کیوان با «مطالعه متن پاره‌پاره به‌مثابه موزاییک» (کیوان، ۱۴۰۲: ۲۶۴) نشان می‌دهد که وولف از طریق این ساختار، آشفتگی و چندپارگی ذهن انسان مدرن را بازتاب می‌دهد؛ سوژه‌ای که در میان پراکندگی تجربه‌ها و تزلزل معنا، در جستجوی نوعی انسجام درونی است. این خوانش، پیوند

1. Lucien Dällenbach (1940 – 2025)

2. Virginia Woolf (1882 – 1941)

3. text as a mosaic

درونی با هرمنوتیک معاصر دارد، زیرا همان‌گونه که هرمنوتیک بر گشودگی معنا، چندصدایی و فرایند بی‌پایان تأویل تأکید می‌ورزد، وولف نیز سوژه را موجود سیال و در حال تفسیر خویش نشان می‌دهد. از این منظر، نوشتار ازهم گسیخته وولف در تبیین کیوان نه تنها تبلور ادبی سوژه چندوجهی و پویا، بلکه کوشش هرمنوتیکی برای حفظ و بازآفرینی معنا در دل کثرت و ناهمگنی جهان مدرن است.

در گستره منابع بین‌المللی، پژوهش‌های فلسفی و انسان‌شناسی فلسفی، ابعاد نظری گسست سوژه را تعمیق می‌کنند: چارلز ای. اسکات<sup>۱</sup> (۱۹۹۲) در مقاله «فوکو، اخلاق و سوژه چندپاره<sup>۲</sup>» نشان می‌دهد که فوکو به جای ارائه اخلاق هنجاری، سوژه را موجود چندلایه و "در حال شدن" می‌نگرد. او با فاصله‌گیری از خود و شناسایی عناصر گسسته سازنده هویت، امکان تجربه اخلاقی مستقل را برای سوژه فراهم می‌آورد. اسکات تأکید می‌کند که فوکو مالکیت فرد بر خود را نفی کرده و سوژه را در جریان قدرت‌ها و مناسبات اجتماعی قرار می‌دهد، بی‌آنکه هدفش تأسیس اخلاق نو یا نظم اجتماعی تازه باشد. این رویکرد پیوند مستقیم با هرمنوتیک معاصر دارد و سهم بنیادین در تحلیل بحران‌های سوژه در فلسفه امروز ایفا می‌کند.

ویلیام متیوز<sup>۳</sup> (۲۰۰۳) در مقاله «خود/ سوژه ازهم گسیخته<sup>۴</sup>» به بررسی سوژه گسسته و تحول خودآگاهی انسانی در بستر مدرنیته می‌پردازد. او نشان می‌دهد که تقسیم‌بندی‌های زندگی مدرن، مانند جدایی کار از فراغت، زندگی خصوصی از عمومی و جدا شدن کودکی و سالمندی از سایر مراحل زندگی، حس وحدت انسانی را تضعیف کرده است.

متیوز با استناد به دیدگاه‌های نیچه<sup>۵</sup>، مکتب‌تایر<sup>۶</sup> و فوکو<sup>۷</sup> تأکید می‌کند که «خود» فرایند "در حال شدن" است و ثابت نیست، همچنان تجربه‌های مدرن موجب گسست در خودآگاهی می‌شوند و فهم سوژه مدرن مستلزم بازشناسی و تصدیق اجتماعی خود است. او می‌نویسد: «گسست در درک ما از جهان‌های شناخته‌شده خود وجود دارد که ناشی از انفجار بی‌وقفه تغییر در دانش جمععی ماست»

1. Charles Edward Scott (1935)

2. Foucault, Ethics, and the Fragmented Subject

3. William Mathews (1942 – 2015)

4. The fragmented self / subject

5. Friedrich Nietzsche (1844–1900)

6. Alasdair MacIntyre (1929–)

7. Michel Foucault (1926–1984)

( Mathews, 2023: 205 ).

این تحلیل، اهمیت مطالعه متون فلسفی و اخلاقی در بستر تاریخی و اجتماعی را برای درک هویت و خودآگاهی انسانی برجسته می‌سازد و نشان می‌دهد که سوژه مدرن، برخلاف تصور یکپارچه و ثابت، همواره در حال شکل‌گیری، بازتعریف و تعامل با جامعه است.

بهولاناث چالیز<sup>۱</sup> (۲۰۲۳) در مقاله با عنوان «سوژه‌های ازهم‌گسیخته در رمان / اصلاحات جاناتان فرانزن: نقد جهانی‌شدن<sup>۲</sup>» با رویکرد ادبی-اجتماعی، پدیده جهانی‌شدن را در پیوند با بحران سوژه در عصر مدرن و اکاوی می‌کند. او استدلال می‌ورزد که فرایند جهانی‌سازی نه تنها به همگرایی فرهنگی و رفاه انسانی نینجامیده، بلکه «سوژه ازهم‌گسیخته تولید می‌کند» (Chalise, 2023: 113)؛ سوژه‌ای که در زیر فشار وعده‌های تحقق‌نیافته اقتصادی و اجتماعی گرفتار اضطراب، افسردگی، شکاف نسلی و ازخودبیگانگی می‌شود. چالیز نشان می‌دهد که در جهان معاصر، سوژه در مواجهه با نظام سرمایه‌داری جهانی و منطق مصرف، پیوستگی درونی و معنای وجودی خود را از دست می‌دهد و به بازتابی از گسست‌های ساختاری جامعه بدل می‌گردد.

سیلیویا استویانوا<sup>۳</sup> (۲۰۲۵) در مقاله «بازخوانی پروژه هرمنوتیکی پاره‌نوشت در ضرورت آن برای الگوی دیجیتال در نشر<sup>۴</sup>» با الهام از والتر بنیامین<sup>۵</sup>، مفهوم «پاره» را به منزله رویکرد هرمنوتیکی بررسی می‌کند که به‌جای انسجام نهایی معنا، بر فرایند، گسست و چندلایگی در فهم تأکید دارد. او رابطه میان تفکر پاره‌پاره، آرشیو پژوهشی<sup>۶</sup> و انسانیت دیجیتال<sup>۷</sup> را تحلیل می‌کند و نشان می‌دهد که هرمنوتیک معاصر در بستر دیجیتال سویه‌ای از «سوژه گسیخته» را بازنمایی می‌کند. این رویکرد امکان نمایش مستقل قطعات تفسیری و پیوند آنها در شبکه‌های موضوعی را فراهم می‌آورد و ارتباط میان پژوهش هرمنوتیکی، فناوری دیجیتال و سازمان‌دهی محتوا را تعمیق می‌کند و پرورش «هویت در تفاوت»<sup>۸</sup> (Stoyanova, 2025: 9) را به‌عنوان

1. Bhola Nath Chalise (1952 – 2015)

2. *Fragmented Subjects in Jonathan Franzen's The Corrections: A Critique of Globalization*

3. Silvia Stoyanova

4. *Revisiting the Hermeneutic Project of the Fragment in its Exigency for a Digital Paradigm of Publication*

5. Walter Benjamin (1892 – 1940)

6. research archive

7. digital humanities

8. identity in difference

محور تعامل میان قطعات تفسیری و فرآیند فهم برجسته می‌سازد. در مجموع، مرور این آثار نشان می‌دهد که سوژه معاصر، در فلسفه، اخلاق، ادبیات و رسانه‌های دیجیتال، به گونه گسسته، چندلایه و پراکنده تجربه می‌شود. با این حال، پژوهشی که این مفهوم را به‌طور تحلیلی و منسجم در پرتو سایه‌روشن‌های هرمنوتیک معاصر بررسی کند، هنوز در زبان فارسی وجود ندارد. پژوهش حاضر با تکیه بر منابع فلسفی، ادبی و هرمنوتیکی معاصر می‌کوشد این خلأ را پر کند و نسبت میان گسست سوژه و افق‌های تفسیری نو را بازنمایشی نماید.

### مروری بر ادبیات نظری سوژه از هم گسیخته

مطالعه سوژه و هویت انسانی از دیرباز یکی از موضوعات بنیادین فلسفه و روانکاوی بوده است. در سنت کلاسیک، افلاطون با نظریه «سنخیت سه گانه نفس»<sup>۱</sup> اش «خود» را امر چندلایه و متشکل از نیروهای متعارض معرفی کرد. هرچند این دیدگاه در قالب هارمونیک ارائه شد، اما نشان می‌داد که «خود» از انسجام طبیعی برخوردار نیست و به وحدت ساده و آسان‌یاب فروکاسته نمی‌شود. این نکته، نخستین نشانه‌ها از تنش درونی سوژه و پیچیدگی‌های بنیادین هویت انسانی را به نمایش می‌گذارد.

در سده‌های هجدهم و نوزدهم، فیلسوفانی چون دیوید هیوم<sup>۲</sup> و فردریش نیچه<sup>۳</sup> بر پویایی و ناپایداری درونی سوژه تأکید کردند. از منظر نیچه، سوژه نه موجود ثابت و یکپارچه، بلکه ترکیب سیال و متکثر است که در فرایند تعامل با نیروهای درونی و بیرونی شکل می‌گیرد. او با پذیرش پیچیدگی ساختاری بدن و روان تأکید می‌کند که سوژه می‌تواند همزمان فاقد مرکزیت باشد؛ بنابراین:

تصویری که نیچه از «خود» ارائه می‌دهد، گسسته و چندلایه است و با مفهوم سوژه از هم گسیخته<sup>۴</sup> در فلسفه معاصر و روانکاوی همسویی کامل دارد؛ سوژه‌ای که همان‌گونه که هرمنوتیک معاصر بر آن تأکید می‌کند، نه موجود ثابت، بلکه فرآیند پویا و چندلایه است که در تعامل مداوم

<sup>۱</sup>. به گمان افلاطون انسان جوهر ساده‌ای ندارد، بلکه از سه عنصر تشکیل شده است: عقل، عنصر روحی (احساسات و انگیزه‌های اخلاقی) و امیال جسمانی. هر انسان بسته به عنصری که بر شخصیت اش تسلط دارد، نوع خاصی از شخصیت را نشان می‌دهد: زیر سلطه عقل، میل به حقیقت و حکمت دارد؛ زیر سلطه عنصر ارادی، به موفقیت و شهرت می‌اندیشد؛ و زیر سلطه امیال جسمانی، زندگی اش حول دستاوردهای مادی می‌چرخد.

<sup>۲</sup>. David Hume (1711–1776)

<sup>۳</sup>. Friedrich Nietzsche (1844–1900)

با دیگری، زبان و مناسبات قدرت شکل می‌گیرد و در دل گسست‌ها، امکان بازتعریف هویت و معنا را فراهم می‌آورد ( Gardner, 2009 :7 ).

نقد بنیادین به وحدت «خود» در فلسفه جدید را باید در آثار دیوید هیوم جستجو نمود. هیوم در قالب تئوری دسته‌ای<sup>۱</sup> معتقد بود که «خود» چیزی جز دسته‌ای از ادراکات<sup>۲</sup> نیست؛ از همین رو بیان می‌کند: «هر ایده‌ای از تأثیرات پیشین حاصل می‌شود و ما هیچ تأثیری از خود به عنوان چیزی ساده و یکتا نداریم» ( Hume, 1739, 633). او در توصیف مشهورش، ذهن را به «تثاتی» تشبیه می‌کند که ادراکات در آن ظاهر، ناپدید و بازنمایی می‌شوند. این تصویر، خود را نه به مثابه جوهر پایدار، بلکه به منزله فرایند گذرا و پراکنده به نمایش می‌گذارد. از همین تأکید می‌کند: «خود، موجود واحد و تغییرناپذیر نیست، بلکه مجموعه‌ای سیال از ادراکات است؛ شامل تجربیات حسی، افکار و احساسات که همواره در حال تغییر اند» (Guo, 2025: 63)، دیدگاهی که با نظریه‌های روان‌شناختی سنتی که بر یک مفهوم ثابت از «خود» و ویژگی‌های پایدار شخصیت تأکید دارند، تفاوت بنیادی دارد.

تحلیل دیوید هیوم از «خود» در واقع پیش‌زمینه‌ای فلسفی برای درک سوژه به منزله کثرتی از ادراکات فراهم می‌کند. او در رساله‌ای در باب طبیعت انسان<sup>۳</sup> می‌نویسد: «آن‌گاه که با خودم درون‌نگری می‌کنم، هرگز به چیزی جز انبوهی از ادراکات گذرا بر نمی‌خورم» (Hume, 1939: VI). این دیدگاه، ناپایداری بنیان‌های هویت فردی را پیش‌فرض می‌گیرد، و از همین جاست که اندیشه مدرن به تدریج به مفهوم سوژه متکثر، ناپایدار و گسسته سوق می‌یابد. او در رساله‌ای در باب طبیعت انسان می‌نویسد:

هر زمان که عمیق‌ترین لایه‌های آنچه را "خود" می‌نامم بررسی می‌کنم، همواره با نوعی ادراک خاص روبه‌رو می‌شوم ... هرگز نمی‌توانم "خود" را بی‌آن‌که ادراکی حاضر باشد، بازیابم؛ و هرگز چیزی جز همان ادراک نمی‌یابم ( Hume, 2000: 300 ).

این برداشت، «خود» را نه به عنوان جوهر پایدار، بلکه به مثابه جریان ناپیوسته‌ای از

<sup>۱</sup> نظریه «دسته‌ای» ( Bundle Theory ) هیوم یک نظریه هستی‌شناختی درباره شیء است که طبق آن یک شیء تنها از مجموعه‌ای (دسته‌ای) از خصوصیات، روابط یا ویژگی‌ها تشکیل شده است.

2. bundle of perceptions

3. A Treatise of Human Nature (1739)

ادراکات می‌فهمد. چنین نگرشی زمینه فلسفی مهمی برای درک سوژه به‌منزله موجود متکثر، ناپایدار و گسسته فراهم می‌آورد، و مسیر را برای تأملات هرمنوتیکی و پدیدارشناسانه در فلسفه مدرن هموار می‌کند.

ایمانوئل کانت<sup>۱</sup>، در واکنش به پراکندگی هیوم، مفهوم «خود متعالی»<sup>۲</sup> را معرفی کرد و بر وحدت پیشینی تأکید نمود که شرط امکان تجربه و آگاهی است. او «خود» را نه یک محتوای تجربی، بلکه ساختار بنیادین برای انسجام تجربه می‌دانست. با این حال، در قرن بیستم، وحدت سنتی سوژه به‌گونه جدی مورد چالش قرار گرفت. اگزیستانسیالیست‌ها، به‌ویژه مارتین هایدگر<sup>۳</sup> و ژان پل سارتر<sup>۴</sup>، «خود» را نه هویت ثابت، بلکه پروژه‌ای در حال شدن معرفی کردند؛ مفهومی که اساس گسست و تکه‌تکه‌شدگی سوژه را درک‌پذیر می‌سازد و نشان می‌دهد که هویت انسانی همواره در معرض انتخاب، امکان و مسئولیت است.

روانکاوی معاصر نیز به شکاف‌ها و تضادهای درونی سوژه توجه ویژه دارد. فروید با تقسیم ذهن به نهاد<sup>۵</sup>، خود<sup>۶</sup> و فرامن<sup>۷</sup>؛ «خود» را عرصه تعارض دائم میان امیال ناخودآگاه، اقتضائات اخلاقی و منطق واقعیت معرفی کرد. ژاک لاکان<sup>۸</sup> با تأکید بر زبان و نقش «دیگری» نشان داد که سوژه همواره در تقاطع با «دیگری» شکل می‌گیرد و فاقد وحدت کامل است. میشل فوکو نیز با تحلیل گفتمان‌ها و مناسبات قدرت نشان داد که هویت ما برساخت اجتماعی و تاریخی است، و ژاک دریدا<sup>۹</sup> با نظریه «تفاوت و تعویق معنا»<sup>۱۰</sup> بیان کرد که هیچ مرکز ثابتی برای سوژه وجود ندارد و هویت همواره در تعلیق و تأخیر میان نشانه‌ها و تفسیرها قرار دارد.

در پرتو این تحولات، مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» بازتابی از وضعیت وجودی انسان در دوران معاصر است. ویلیام متیوز<sup>۱۱</sup> در مقاله تحت عنوان «خود / سوژه ازهم گسیخته»<sup>۱۲</sup> نشان می‌دهد که «درک ما از جهان‌های شناخته‌شده مان دچار گسست

1. Immanuel Kant (1724–1804)

2. transcendental ego

3. Heidegger (1889–1976)

4. Jean-Paul Sartre (1905–1980)

5. Id

6. ego

7. superego

8. Jacques Lacan (1901-1981)

9. Jacques Derrida (1930–2004)

10. différance

11. William Mathews

12. The Fragmented Self/Subject (2003)

شده است، که این امر ناشی از انفجار بی‌وقفه تغییرات در دانش جمعی ما و سبک‌های زندگی مرتبط با آن است» (Mathews, 2003: 206). سوژه‌ای که از انسجام پیشین فاصله گرفته و در کشاکش میان نیروهای درونی و بیرونی، همواره در حال بازتعریف و تجزیه است. این دیدگاه با نظریه‌های روان‌شناختی سنتی، که بر وجود خود ثابت و ویژگی‌های پایدار شخصیت تأکید دارند، متفاوت است.

کاستوریادیس<sup>۱</sup> با نگاه خلاق و اجتماعی به ناخودآگاه، می‌نویسد: «سوژه از درون دچار گسست است، نه از رهگذر نیروی بیرونی، بلکه به سبب تنش درونی میان تخیل نهادساز و نهادینه شده» (Castoriadis, 1997: 147)، بدین‌سان، گسیختگی سوژه به جای آن‌که تنها نشانه‌ای از فروپاشی باشد، می‌تواند به منزله ظرفیتی برای دگرگونی خلاق در ساحت فردی و جمعی تعبیر شود.

کاستوریادیس، که در تقاطع اندیشه فروید<sup>۲</sup> و نقد اجتماعی می‌اندیشد، بر این باور است که ناخودآگاه نه همچون یک ساختار زبانی (بر خلاف دیدگاه لاکان<sup>۳</sup>)، بلکه «به منزله خاستگاه خلاق تخیل و معنا» باید فهم شود. به تعبیر او، «سوژه از درون خویش شکسته است، زیرا حامل نیروهایی است که هم‌زمان سازنده و ویرانگرند». در آثار او، وقتی سخن «رهایی از جبر ناخودآگاه و نیز از سلطه ذهن خودآگاه بر ناخودآگاه» (Kli, 2018: 126) مطرح می‌شود، این پرسش بنیادین مطرح می‌گردد: آیا می‌توان از دل این تشنگی درونی، امکان نوینی برای کنش، معنا و خلاقیت اجتماعی فراهم ساخت؟ پاسخ کاستوریادیس این است که گسست درونی سوژه نه مانع، بلکه زمینه‌ای برای نوآوری و خلاقیت فردی و اجتماعی است؛ سوژه با پذیرش نیروهای سازنده و ویرانگر درون خود می‌تواند امکان خلق معنا، کنش و خلاقیت تازه را در متن تحولات پیچیده جوامع معاصر فراهم آورد.

کاستوریادیس، تحت تأثیر نظریه‌های فروید، به بررسی نقش ناخودآگاه در ساختارهای اجتماعی و سیاسی پرداخت و مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» را به‌عنوان بازتابی از بحران‌های مدرن معرفی کرد. او نشان داد که تشنگی هویت فردی و جمعی چگونه با تحولات پیچیده جوامع معاصر پیوند دارد. از همین رو توضیح می‌دهد:

ما تنها می‌توانیم جهان را به‌مثابه سوژه ازهم گسیخته بشناسیم و این شناخت تنها در زمینه‌های فرهنگی-تاریخی ممکن است. پذیرش فعال موقعیت تاریخی خود به ما امکان می‌دهد از افق‌های

1. Cornelius Castoriadis (1922–1997)

2. Sigmund Freud (1856–1939)

3. Jacques Lacan (1901–1981)

تاریخی فاصله بگیریم و بدین ترتیب زمینه‌ای برای نقد و بازاندیشی فراهم شود  
(Castoriadis, 2014: xii).

او در کتاب مهم خود *جهان ازهم گسیخته*<sup>۱</sup> نشان می‌دهد که گسست داخلی سوژه می‌تواند ظرفیت خلاق برای بازآفرینی فردی و جمعی فراهم آورد و سوژه را نه قربانی فروپاشی، بلکه عامل فعال و خلاق بازآفرینی معنا معرفی می‌کند. این دیدگاه، پل فلسفی میان روانکاوی، فلسفه پست‌مدرن و مطالعات فرهنگی ایجاد می‌کند.

در این مسیر، هرمنوتیک معاصر نقش کلیدی یافته است. برخلاف برداشت‌های سنتی که بر انسجام و وحدت سوژه تأکید داشتند، هرمنوتیک معاصر بر گشودگی، چندصدایی و امکان فهم متقابل تمرکز می‌کند و نشان می‌دهد که سوژه ازهم گسیخته نه به معنای فروپاشی، بلکه موقعیت چندلایه، سیال و در حال شدن است؛ ساختاری که همواره در تعامل با زبان، فرهنگ و مناسبات قدرت بازتعریف می‌شود. این رویکرد هرمنوتیکی، امکان مطالعه و فهم سوژه را در متن تاریخ، اجتماع و فرهنگ فراهم می‌آورد.

در ادبیات و فرهنگ افغانستان، بازتاب این گسست‌ها به روشنی دیده می‌شود. آثار رهنورد زریاب تصویری از سوژه ازهم گسیخته ارائه می‌دهد و شعر خالده فروغ بیانگر سوژه زنانه در وضعیت بحران‌زده است؛ سوژه‌ای که نه تنها با فروپاشی مواجه است، بلکه توان بازتعریف، مقاومت و بازآفرینی را در دل گسست‌ها حفظ می‌کند. در این چارچوب، شعر و هنر همچون کنش‌های فلسفی و هرمنوتیکی عمل می‌کنند و فضایی برای بازاندیشی در خویشتن، قدرت و معنا فراهم می‌آورند.

بنابراین، مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» در چارچوب ادبیات، هنر و فلسفه، پلی میان روانکاوی، مطالعات فرهنگی و هرمنوتیک ایجاد می‌کند و به‌مثابه یک ابزار تحلیلی، امکان فهم پیچیدگی‌ها، چندصدایی‌ها و ظرفیت‌های بازآفرینی سوژه در جهان مدرن و معاصر را فراهم می‌آورد. این مفهوم نه تنها بحران را بازنمایی می‌کند، بلکه زمینه‌های نوینی برای بازاندیشی نسبت به خود، دیگری و اجتماع می‌گشاید و نشان می‌دهد که هر تکه از سوژه هم نماد بحران و نیز منبع امکان و بازآفرینی است؛ از این‌رو، کانون نوینی برای فهم و بازآفرینی زندگی انسانی را شکل می‌دهد.

1. World in fragments: writings on politics, society, psychoanalysis, and the imagination (1997)

## روش تحقیق

این پژوهش از رویکرد کیفی و تلفیقی بهره می‌گیرد و با تمرکز بر مفهوم «سوژه ازهم گسیخته»، وضعیت انسان معاصر را از منظر فلسفه، روانکاوی و مطالعات فرهنگی تحلیل می‌کند. در این مسیر، ابتدا متون فلسفی و نظریات روانکاوی (از جمله هیوم، نیچه، فروید، فوکو، لاکان، گادامر، پل ریکور، کاستوریادیس و ویلیام متیوز) بررسی شدند تا ساختارهای مفهومی مرتبط با گسست، چندپارگی و بازتعریف هویت شناسایی شود. سپس نمونه‌های منتخب از ادبیات و هنر معاصر افغانستان تحلیل گردید تا بازتاب عملی این مفهوم در شرایط بحران فرهنگی و اجتماعی روشن شود. این تحلیل با رویکرد هرمنوتیکی انجام شد، به گونه‌ای که تعامل میان سوژه، زبان، فرهنگ و مناسبات قدرت مورد واکاوی قرار گرفت. ترکیب این دو مسیر، امکان مطالعه سوژه را هم به‌عنوان فرایند درونی و روانشناختی و هم به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی و تاریخی فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که «سوژه ازهم گسیخته» هم بازتاب بحران و نیز ظرفیت بازآفرینی، خلاقیت و مقاومت در جهان معاصر است.

## یافته‌ها

بررسی رویکردهای روانکاوی، فلسفه معاصر و هرمنوتیک نشان می‌دهد که سوژه نه موجود یکپارچه و ناپویا، بلکه ساختار چندلایه و گسسته است که در متن زبان، تاریخ، فرهنگ و مناسبات قدرت شکل می‌گیرد. در این چشم‌انداز، هویت امر ایستا و تمام‌شده نیست، بلکه نتیجه فرآیندهای دائمی تفسیر، کشمکش و بازآفرینی است. ویلیام متیوز، با تأکید بر تحولات شتابان و ناسازگار جهان مدرن، گسست سوژه را پیامد انفجار تجربه‌های چندگانه و رقابت‌گر می‌داند؛ تجربه‌هایی که انسجام سنتی هویت را فرومی‌پاشند و فرد را در وضعیت تکه‌تکه و چندصدایی قرار می‌دهند. از سوی دیگر، متفکرانی چون کورنلیوس کاستوریادیس بر نقش «تخیل اجتماعی» و نیروهای برساخت‌گر فرهنگ در شکل‌گیری یا گسست هویت تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که چگونه معنا همواره در نسبت با نظم‌ها و گسست‌های تاریخی پدیدار می‌شود. همین منطق را می‌توان در ادبیات و هنر افغانستان نیز پی گرفت؛ جایی که جنگ، مهاجرت و تبعید، صداها و صورت‌بندی‌های تازه‌ای از سوژه ازهم گسیخته می‌آفرینند و به بستری برای مقاومت، بازاندیشی و بازتعریف هویت بدل می‌شوند.

بررسی‌های این مقاله با عنوان «سوزۀ ازهم گسیخته در سایه روشن هرمنوتیک معاصر»، یافته‌های زیر را در اختیار می‌گذارد که در ادامه ارائه می‌شوند:

### ۱. گسست درونی سوزۀ به‌مثابه ویژگی ساختاری انسان مدرن

یکی از یافته‌های بنیادین مقاله این است که مفهوم «سوزۀ ازهم گسیخته» بازتاب ساختاری از وضعیت هستی‌شناختی انسان در جهان معاصر است؛ یعنی انسان دیگر نه مرکز وحدت یافته‌ای از معنا، بلکه آشکارگاه تنش‌ها، چندگانگی‌ها و ناپایداری‌های درونی است. این امر در نظریات روان‌کاوی (از فروید<sup>۱</sup> تا لاکان<sup>۲</sup>) و فلسفه انتقادی معاصر، به‌ویژه در اندیشه کاستوریادیس<sup>۳</sup>، جایگاه محوری دارد. از نظر کاستوریادیس، سوزۀ به‌سبب تعارض میان «تخیل نهادینه» (که حاصل نیروهای اجتماعی و ساختارهای قدرت است) و «تخیل نهادساز» (که منبع خلاقیت و دگرگونی است)، همواره در موقعیت گسیخته و چندپاره قرار دارد، از نظر وی: «گسیختگی سوزۀ نه محصول یک حادثۀ بیرونی، بلکه ریشه‌دار در دینامیسم درونی تخیل اجتماعی است» (Castoriadis, 1997: 147).

### ۲. بازتعریف مفهوم «خود» از منظر تجربه‌گرایانه و ضدمتافیزیکی

در تأمل دیگر، یافته‌ها نشان می‌دهند که نقد سنت متافیزیکی «خود» نزد دیوید هیوم زمینه‌ساز نگاه کاملاً متفاوت به سوزۀ است. هیوم، برخلاف سنت دکارتی، از وجود «من» ثابت و پایدار دفاع نمی‌کند، بلکه «خود» را نتیجه زنجیره‌ای از ادراکات گسسته می‌داند. او می‌نویسد: «هرگاه به درون خود می‌نگرم، تنها انبوهی از ادراکات می‌یابم و هرگز نمی‌توانم چیزی فراتر از آن‌ها را بیابم» (Hume, 2000: 300).

این نگاه، نه تنها بنیان‌های هستی‌شناسی کلاسیک را به چالش می‌کشد، بلکه با مفهوم «سوزۀ ازهم گسیخته» پیوند مفهومی برقرار می‌کند و راه را برای قرائت‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی نو هموار می‌سازد.

### ۳. سوزۀ ازهم گسیخته به‌مثابه امکان بازاندیشی و خلاقیت فرهنگی

در سطح دیگر، گسیختگی و عدم انسجام درونی سوزۀ نباید تنها به منزله بحران تعبیر شود،

1. Sigmund Freud (1856–1939)

2. Jacques Lacan (1901–1981)

3. Cornelius Castoriadis (1922–1997)

بلکه همان‌گونه که کاستوریادیس و نظریه‌پردازان پسا‌ساختارگرا تأکید دارند، این وضعیت می‌تواند زمینه‌ساز بازسازی معنا و خلاقیت باشد. تخیل نهادساز، به‌مثابه نیرویی که قادر به آفرینش فرم‌ها و معانی نو در متن بی‌ثباتی است، سوژه را در موقعیتی قرار می‌دهد که از دل انشقاق و گسست، به امکان معنا دادن دوباره به جهان و خویشتن دست می‌یابد. بدین‌سان، «سوژه از هم گسیخته» از مرز بحران عبور می‌کند و به یک موقعیت اگزستانسیال و فرهنگی بدل می‌شود که ظرفیت بازآفرینی هویت را دارد.

#### ۴. کاربرد تحلیلی مفهوم در تحلیل فرهنگ، هنر و سیاست

از دیگر یافته‌های این پژوهش آن است که مفهوم «سوژه از هم گسیخته» ابزار تحلیلی پرتوانی برای درک تحولات فرهنگی، هنری و سیاسی در دوران معاصر به‌شمار می‌رود. در هنر معاصر، به‌ویژه در ادبیات پسا‌مدرن، سینما و هنرهای مفهومی، نشانه‌های گسیختگی، عدم تداوم، چندصدایی و تنش‌های هویتی به وضوح دیده می‌شود. در علوم اجتماعی نیز تحلیل بحران‌های هویتی، مهاجرت، چندفرهنگ‌گرایی و حتی تجربه‌های زیسته در فضای مجازی، همگی به نوعی بر مبنای فرض «سوژه از هم گسیخته» قابل واکاوی اند. این گستردگی کاربست، نشان می‌دهد که مفهوم «سوژه از هم گسیخته» نه تنها نظری، بلکه ابزاری بینارشته‌ای است.

#### ۵. آینده‌پژوهی هویت در پرتو پیچیدگی‌های سوژه معاصر

سرانجام، یافته‌ها حاکی از آن‌اند که پژوهش‌های آتی در حوزه‌های روان‌شناسی فرهنگی، انسان‌شناسی فلسفی، و مطالعات میان‌فرهنگی می‌توانند با تمرکز بر «سوژه از هم گسیخته»، افق‌های تازه‌ای برای بازاندیشی در باره هویت، "خود و دیگری" بگشایند. بررسی وضعیت سوژه در جوامع در حال گذار، همچون افغانستان یا جوامع پسااستعماری، نشان می‌دهد که این مفهوم می‌تواند به درک بهتر تنش میان سنت و مدرنیته، میان فرد و ساختار، و میان درون‌بودگی و برون‌فکنی کمک کند. چنین پژوهش‌هایی، جایگاه انسان را در جهانی که وحدت دیگر بدیهی نیست، بازاندیشی خواهند کرد.

#### بحث و تحلیل

در پرتو هرمنوتیک معاصر، به‌ویژه در اندیشه هانس گئورگ گادامر<sup>۱</sup> و پل ریکور<sup>۲</sup>، مفهوم «سوژه از هم گسیخته» از محدوده روان‌کاوی و نگاه پاتولوژیک فراتر می‌رود و در افق

1. Hans-Georg Gadamer (1900 – 2002)

2. Paul Ricoeur (1913 – 2005)

هستی‌شناختی فهم و تفسیر جای می‌گیرد. هرمنوتیک، برخلاف سنت دکارتی که سوزۀ را مرکز خودبسنده آگاهی می‌دانست، او سوزۀ را موجود تاریخی، زبانی و تفسیرگر می‌داند؛ موجودی که در فرایند فهم «دیگری»، خویشتن را می‌سازد و بازمی‌شناسد. در این فرایند، سوزۀ نه‌تنها دگرگون می‌شود، بلکه پیوسته شکاف‌هایی در بنیان خودآگاهی‌اش پدید می‌آید؛ شکاف‌هایی که «خود» شرط امکان فهم تازه‌اند. به همین معنا، سوزۀ در هر لحظه از فهم، هم شکسته می‌شود و نیز از نو ساخته می‌شود.

از این منظر، «شکستگی» نه نشانه زوال یا فروپاشی، بلکه نشانه آگاهی به محدودیت خویشتن و شرط امکان گفتگوست. گادامر با تأکید بر تاریخ‌مندی فهم و نقش زبان نشان می‌دهد که هیچ درکی از جهان بیرون از افق تاریخی و زبانی ممکن نیست. سوزۀ در هر مواجهه با متن یا دیگری، از مرکز خویش بیرون رانده می‌شود و در افق تازه‌ای از معنا شکل می‌گیرد. بنابراین، شکستن، در معنای هرمنوتیکی خود، نه نفی معنا بلکه نوعی «گشودگی» است؛ گشودگی به تاریخ، به زبان و به «دیگری»، و در این گشودگی است که سوزۀ می‌تواند فهم تازه‌ای از خود و جهان حاصل کند.

پل ریکور با طرح مفهوم «سوزۀ مجروح» این افق را بُعد وجودی‌تر می‌بخشد. از همین رو، در خویشتن به‌مثابه دیگری<sup>۱</sup> یادآور می‌شود که «هرمنوتیک خویشتن در فاصله‌ای برابر از مدافعه کوریتو و از سرنگونی آن قرار دارد» (Ricoeur, 1992: 4).

در نگاه ریکور، شکستگی سوزۀ نه پایان خویشتن، بلکه آغاز امکانی تازه برای بازفهم خویش است. در این صورت زخم‌ها و گسست‌ها، بسترهای پیدایش معنا هستند؛ زیرا سوزۀ تنها از خلال تجربه انقطاع است که به خودآگاهی روایی دست می‌یابد. فهم، در این معنا، رویدادی میان سوزۀ و جهان است؛ و هر تجربه فهمیدن، هم‌زمان کنشی از شکستن و بازسازی است.

هرمنوتیک فلسفی، برخلاف بسیاری از قرائت‌های پساساختارگرایانه که سوزۀ را در انحلال کامل رها می‌کنند، به بازسازی و پویایی او می‌اندیشد. سوزۀ ازهم گسیخته، نه موجود منفعل و گم‌گشته، بلکه سوزۀ گشوده به افق‌های دیگر است. او به سبب شکستگی خویش، آماده گفتگو، ترجمه و تفاهم است؛ زیرا تنها سوزۀ غیرمرکزی می‌تواند دیگری را ببیند. این گشودگی به دیگری همان نقطه تلاقی هرمنوتیک با فلسفه میان‌فرهنگی است؛ جایی که فهم به مثابه زیستن میان افق‌ها معنا می‌یابد و

<sup>۱</sup>. Soi-même comme un autre (Eng: Oneself as Another) [1990]

سوژه در برون‌مرکزشدگی خود به ظرفیتی برای تفاهم میان‌فرهنگی بدل می‌شود. در امتداد این نگرش، فلسفه معاصر نیز از زوایای گوناگون به مسئله گسست بنیادین در ساختار سوژه پرداخته است. برنارد لونرگان<sup>۱</sup>، فیلسوف کانادایی، در تأملات خود در اثر سترگ اش، بینش: مطالعه‌ای درباره فهم انسانی<sup>۲</sup>، و نیز در سخنرانی‌های سال ۱۹۷۵ در بوستن با عنوان "منطق ریاضی و اگزیستانسیالیسم"<sup>۳</sup>، از «شکاف وجودی» و مفاهیمی چون «سوژه»، «افق»، «تحول» و «هراس اگزیستانسیال» سخن می‌گوید و تصریح می‌کند که «واقعیت سوژه فراتر از افق خود او قرار دارد» (Lonergan, 1977: 281). از همین رو، درباره وحدت سوژه، این پرسش را مطرح می‌کند: «خود انسان چیست؟» و پاسخ می‌دهد:

"خود" آن عنصر فردی تقلیل‌ناپذیر است که از آن، انتخاب‌های فرد تصمیم‌گیرنده و نیز رهاشدن‌ها یا فراموشی‌های او سرچشمه می‌گیرند... از همین رو او "شکاف وجودی" را به صورت این واقعیت تعریف می‌کند که واقعیت سوژه فراتر از افق خود او قرار دارد (Mathews, 2003: 208-209).

آلسدیر مک‌ایتایر<sup>۴</sup> نیز در فصل پانزدهم کتاب پس از فضیلت<sup>۵</sup>، با عنوان «فضیلت‌ها، وحدت زندگی انسانی و مفهوم سنت»، به تفصیل نشان می‌دهد که چگونه مدرنیته با جدایی کار از فراغت، زندگی خصوصی از زندگی عمومی، و کودکی از پیری، وحدت زیست انسانی را از هم گسیخته است. او می‌نویسد:

کار از اوقات فراغت جدا شده، زندگی خصوصی از زندگی عمومی، جمعی از فردی متمایز گشته است. کودکی و پیری از بقیه زندگی انسان جدا شده و به قلمروهای<sup>۶</sup> (تمایز) تبدیل شده اند. و همه این جدایی‌ها به گونه‌ای انجام شده که متمایز بودن هر بخش اهمیت دارد، نه وحدت زندگی فرد که از این بخش‌ها می‌گذرد و به واسطه آنها آموخته ایم فکر کنیم و احساس کنیم (MacIntyre, 1985: 204).

این چیزی است که او در این زمینه، در مسیر اندیشه نیچه و فوکو حرکت می‌کند و معتقد است که «خود» ثابت نیست، بلکه پیوسته در حال شدن است. در همین راستا

1. Bernard Lonergan (1904–1984)

2. Insight: A Study of Human Understanding (1957)

3. Mathematical Logic and Existentialism

4. Alasdair MacIntyre (1929–)

5. After Virtue (1981)

6. distinct

متیوز نیز به عنوان یکی از نظریه پردازان فلسفه پسا ساختارگرایی، این دیدگاه را پی گرفته و تحلیل کرده است، از نظر وی، سوژه مدرن - برخلاف تصور روشنگری - نه خودمختار و یگانه، بلکه همواره در کشاکش نیروهای بیرونی و درونی شکل می گیرد و ساختار چندپاره دارد. این دیدگاه به ویژه در تقابل با تلقی کلاسیک از هویت، آگاهی، و اراده مطرح می شود. طرح ایده "سوژه ازهم گسیخته" توسط متیوز، هم در نقد سوژه دکارتی و نیز در تحلیل پدیدارهای فرهنگی، سیاسی و روانی جهان معاصر نقش دارد. در فضای اندیشه ای امروز، این مفهوم به پرسش از هویت، بدن، جنسیت، و قدرت گره خورده و در نظریه های میان فرهنگی نیز کاربردهای مهمی یافته است.

از نظرگاه وی در مقاله معروف اش، «خود/ سوژه ازهم گسیخته»، تجربه و اندیشه مدرن تا حد زیادی موجب شده که حس ما نسبت به وحدت زندگی انسانی به طور فزاینده ای کمرنگ و ناپیدا شود، او پرسش اساسی خود را چنین مطرح می کند: «چگونه اعمال و گفتگوها در وحدت یک زندگی انسانی جمع می شوند و به هم پیوسته اند؟» (Mathews, 2003: 206). پرسشی که آشکارا تداوم دغدغه فلسفی را نشان می دهد، دغدغه ای که هرمنوتیک معاصر نیز پی گیر آن است: بازاندیشی در امکان تحقق وحدت در جهانی که بنیاد آن بر گسست و چندپارگی استوار است.

در بستر فرهنگی و تاریخی افغانستان، مفهوم «سوژه ازهم گسیخته» چهره ای دیگر می یابد. این گسست نه تنها وضعیت روانی یا انتزاعی، بلکه تجربه تاریخی و جمعی است؛ تجربه ای از فروپاشی های بیرونی و درونی که در عین حال زمینه مقاومت و بازسازی هویت را فراهم می سازد. یکی از نمونه های این وضعیت را می توان در رمان سکه ای که سلیمان یافت نوشته رهنورد زریاب مشاهده کرد. این اثر با استناد به گفته سنایی، یعنی «از آنچه نمی توان سخن گفت، باید خاموش ماند»، آغاز می شود و با این تمهید، زبان را از سطح بیان مستقیم به لایه های ژرف تر وجود سوق می دهد.

شخصیت اصلی رمان، سلیمان، با تصویر استعاری وارد صحنه می شود: «با خرش می آرد

1. The Fragmented Self/ Subject (2003)

2. "بازگشتم از سخن زیرا که نیست

در سخن معنی و در معنی سخن" سنایی غزنوی

علف، تا خورش بخورد علف» (زریاب، ۱۳۹۷: ۴۵)؛ یعنی کسی که روزگاری «یگانه کار او نگهداشتن الاغ برای آوردن علف و آوردن علف برای نگهداشتن الاغ» (ایرانزاده و دیگران، ۱۴۰۰: ۲۱) بود. این تصویر نه تنها بازنمایی چرخه بی‌پایان زیستی است، بلکه نمادی از وضعیت وجودشناسانه سوژه در بحران را ارائه می‌دهد؛ سوژه‌ای که در ظاهر تکرار مکانیکی روزمره را نشان می‌دهد، اما در عمق خود روند تحول، معنا و حرکت به سوی کلیت را تجربه می‌کند. سلیمان به‌مثابه کنشگر، از ساحت تهی «هیچ» به حرکت درمی‌آید و با فعل‌های وجهی «خواستن»، «توانستن» و «بایستن» مراحل دزاین را پشت سر می‌گذارد تا به ساحت «کمال» و خود-دانایی برسد. خوانش شعر «کتیبه» اخوان ثالث نقطه کشف راز بزرگ اوست و نشان می‌دهد که سوژه از هم‌گسیخته، در متن بحران و گسست، نه تنها فروپاشی را تجربه می‌کند، بلکه ظرفیت مقاومت، بازآفرینی معنا و تحقق وجودشناسانه دارد. روایت زریاب در اینجا نه تنها بازتاب وضعیت سوژه معاصر افغانستان، بلکه تبلوری از حقیقت هرمنوتیکی است که گادامر و ریکور بر آن تأکید کرده‌اند: انسان تنها از خلال شکستگی‌ها و زخم‌های خود به فهم عمیق از خود و جهان می‌رسد.

در پرتو این تفسیر، «سوژه از هم‌گسیخته» در سایه‌روشن هرمنوتیک معاصر، نه تنها نشانه بحران، بلکه نمادی از امکان است؛ امکانی برای گفتگو، برای فهم عمیق‌تر و برای بازآفرینی معنا. شکستگی، در این معنا، عین‌گشودگی است؛ گشودگی به دیگری، به تاریخ و به زبان. این سوژه، همان سوژه میان‌فرهنگی است که از مرکز خویش بیرون آمده و در میان افق‌ها زیست می‌کند. از این‌رو، فهم او نه در ثبات، بلکه در پویایی و ناتمامی معناست. چنین سوژه‌ای، که از زخم‌های خود می‌گذرد، به درک ژرف‌تر از وجود می‌رسد و در همین گذار، معنای تازه‌ای از بودن را پدید می‌آورد - معنایی که در آن، شکستگی نه مرگ معنا، بلکه آغاز گفتگو با آن است.

### نتیجه‌گیری

"سوژه از هم‌گسیخته" یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در تحلیل وضعیت هویت انسانی در جهان معاصر است؛ مفهومی که بر گسست‌های درونی، چندلایگی و سیالیت تجربه انسانی دلالت دارد. این سوژه در جهان مدرن و پسامدرن دیگر نه مرکز معنا، بلکه صحنه تلاقی نیروهای متکثر زبان، تاریخ، قدرت و تفسیر است. از این منظر، گسست نه تنها نشانه فروپاشی، بلکه زمینه‌ای برای پیدایش امکان‌های تازه معنا و خودفهمی است.

در پرتو هرمنوتیک معاصر، این گسست را نمی‌توان نقصان تلقی کرد؛ بلکه باید آن را به‌منزله افق بازتفسیرشده در نظر گرفت، افقی که سوژه در آن، در مواجهه با دیگری، با تاریخ و با زبان، بارها خویشتن را بازمی‌خواند و بازتفسیر می‌کند. مؤلفه‌های اراده و کنش - یعنی افعال «خواستن»، «توانستن» و «بایستن» - در این فرایند نقش محرک دارند، زیرا نشان می‌دهند که سوژه چگونه از دل پراکندگی و بحران، در جریان بازخوانی و بازتفسیر، معنا را می‌سازد و تجربه می‌کند.

بدین‌سان، «سوژه ازهم‌گسیخته» نه تنها تصویری از بحران هویت، بلکه نشانه‌ای از پویایی تفسیری و امکان بازآفرینی معنای وجود است؛ امکانی که در سایه‌روشن‌های هرمنوتیک معاصر رخ می‌دهد. از خلال همین گسست‌ها، افق‌های تازه‌ای برای فهم خود، دیگری و جهان گشوده می‌شود؛ افق‌هایی که فلسفه هرمنوتیکی، با تأکید بر گفتگو، تفسیر و گشودگی به معنا، آن‌ها را به‌منزله مسیرهای نو برای اندیشیدن به سوژه و حقیقت انسانی نشان می‌دهد.

در نتیجه، پژوهش حاضر می‌کوشد نشان دهد که «سوژه ازهم‌گسیخته در سایه‌روشن‌های هرمنوتیک معاصر» نه فقط بازتاب بحران‌های زمانه، بلکه امکانی برای بازاندیشی در ماهیت خود انسان و نسبت او با معناست؛ نسبتی که همواره میان گسست و پیوست، میان فهم و ناتمامی، در حرکت است.

#### منابع

آقابابایی احسان و محمدی محمدی (۱۴۰۰). *بازنمود فردیت در فضای مجازی: از انتخابی شدن زندگی روزمره تا سوژه آنلاین ازهم‌گسیخته*. رسانه و فرهنگ، ۱۱(۲)، ۳-۳۰. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ایرانزاده نعمت‌الله، شعیری حمیدرضا، و آرین نصیراحمد (۱۴۰۰). *تحلیل نشانه معنانشناختی کنش استعاره: مطالعه موردی رمان «سکه ای که سلیمان یافت» اثر رهنورد زریاب*. نقد زبان و ادبیات خارجی، ۱۸(۲۷)، ۱۵. تهران: دانشگاه تهران.

زریاب رهنورد (۱۳۹۷). *سکه ای که سلیمان یافت*، کابل: نشر زریاب.

فروغ خالده (۱۳۹۱). *قیام میترا و چند رؤیای دیگر*، کابل: انجمن قلم افغانستان.

کیوان شفیقه (۱۴۰۲). *تصویر نویسنده به‌مثابه موزاییست: بررسی «موزاییک» از منظر لوسین دلنباخ در نوشتار ازهم‌گسیخته ویرجینیا وولف*. نقد زبان و ادبیات خارجی، ۲۰ (۳۰)، ۲۶۱-۲۸۰.

<https://doi.org/10.52547/CLLS.20.30.261>

نیکلا گرمالدی (۱۳۸۲). *انسان پاره پاره*، ترجمه عباس باقری، تهران: نشر نی.

Adams Suzi Adams (Ed) (2014). *Cornelius Castoriadis: Key Concepts*. London, New Delhi, New York, Sydney: Bloomsbury Academic

- Bernard Lonergan. (1977). *Collected works of Bernard Lonergan* (Vol. 18). University of Toronto Press.
- Bruns, Gerald L. (1996). *Blanchot / Levinas: Interruption* (on the conflict of alterities). *Research in Phenomenology*, 26.
- Castoriadis, Cornelius. (1997). *World in fragments: Writings on politics, society, psychoanalysis, and the imagination* (D. A. Curtis, Ed. & Trans.). Stanford University Press.
- Chalise, Bhola Nath (2023). *Fragmented subjects in Jonathan Franzen's The Corrections: A critique of globalization*. *Journal of Academia*, 2(1), 113. <https://nepjol.info/index.php/bcja/article/view/55765>
- Gardner Sebastian (2009, May). *Nietzsche, the self, and the disunity of philosophical reason*. University College London. <https://doi.org/10.1093/acprof:oso/9780199231560.003.0001>.
- Hume, David. (2000). *A Treatise of Human Nature* (David Fate Norton & Mary J. Norton, Eds.). Oxford University Press. (Original work published 1739)
- Kli, Maria. (2018). *Auto-poiesis: The self and the principle of creativity in the philosophical anthropology and psychoanalysis of Cornelius Castoriadis*. *Cosmos and History: The Journal of Natural and Social Philosophy*, 14(3), 125–144. Retrieved from [www.cosmosandhistory.org](http://www.cosmosandhistory.org).
- Kristeva, Julia (1984). *Revolution in poetic language* ( M.Waller, Trans.). Columbia: Columbia University Press. MacIntyre Alasdair (1985). *After Virtue: A Study in Moral Theory*, London: Duckworth.
- Mathews, William. (2003). *The Fragmented Self / Subject*. *Journal of Macrodynamic Analysis*, 3, 205–223. <http://www.mun.ca/jmda/vol3/mathews.pdf>.
- Ricoeur, Paul (1992). *Oneself as Another*, Chicago, University of Chicago.
- Stoyanova, Silvia. (2025). *Revisiting the hermeneutic project of the fragment in its exigency for a digital paradigm of publication*. *Journal of Electronic Publishing*, 28 (1), 5–31. <https://doi.org/10.3998/jep.6275>.
- Zhao Guo. (2025). *Integrating David Hume's philosophy with contemporary psychology: A dynamic approach to understanding self-identity*. *Lecture Notes in Education Psychology and Public Media*, 81(1), 63–69. <https://doi.org/10.54254/2753-7048/2025.20409>.